

درنشستی با راوی، نویسنده و ناشر

ابوزینب ایرانی تری

حرم لشکر فاطمیون از زبان همسرش (سرکار خانم شهید محمد جعفر حسینی اصلاتا افغانستانی بود رهبری و اهل بیت به میان می‌آمد، حضور فعال داش

اشاره: کتاب «راه سفید» نوشته سرکار خانم فاطمه سادات کیایی توسط انتشارات روایت فتح منتشر و روانه بازار نشر شده است. این کتاب زندگینامه داستانی شهید محمد جعفر حسینی (ابوزینب) مدافع



میتهم رشیدی مهرآبادی

سر دبیر

قفسه کتاب



با علاقه‌ای که

ایشان به ایران و

شخص آقا داشتند،

شاید ایرانی‌ترین

افغانستانی

محسوب می‌شوند.

شاید لازم باشد هر

ایرانی این کتاب را

بخواند و ببیند که

چگونه فردی مهاجر

که اصلتش متعلق

به کشوری دیگر

است با وجود همه

سختی‌هایی که دارد،

چقدر می‌تواند وطن

دومش را دوست

داشته باشد



بروم؟! این اتفاق چندین بار تکرار شد. از طرفی چون در فضای مغازه روی آقا جعفر حساب شده بود، فکر کردیم شاید این غیبت‌های پی‌درپی رابطه داماد و پدربزر را شکرآب کند. خودم وارد عمل شدم و گفتم دیگر نمی‌خواهد به قصابی بروی؛ نه به تو می‌خورد و نه می‌توانی و شاید اتفاقاتی بیفتد که دیگر نتوانید جمعی ش کنید. دست به گوشت هم شده بود. دو عکس از او دارم؛ در عید قربان سال ۱۳۹۳ بود که گوشت خرد می‌کرد. این کار با ویژگی‌های روحی و نخبگانی‌اش همخوان نبود و نمی‌توانست خودش را از فضایی که به آن تعلق داشت، دور کند. وقتی دوستانش با او تماس می‌گرفتند، دیگر فضای مغازه برایشان مناسب نبود.

یک روز خیلی نگران بود که شاگردانش او را در مغازه در حال خرد کردن گوشت ببینند و به من گفت کار قصابی سخت است و من نمی‌توانم بروم. بسیار عصبی بود. گفتم هر کدام از شاگردانت آمد، بگو من دوقلوی جعفر هستم. می‌خواستم با شوخی تمام شود.

کیایی: نکته ویژه ابوزینب این بود که ایشان با فاطمیون نرفتند. قبل از این‌که فاطمیونی شکل بگیرد یا همزمان با شکل‌گیری این گروه و با فاصله‌ای مکانی این اعزام انجام شد، چون فاطمیون از مشهد شکل گرفت. ایشان خود با جمعی ایرانی و با بچه‌های بسیجی که با حاج حسین همدانی ارتباط داشتند به سوریه رفتند. جمعی که گویی منتظر بودند چنین اتفاقی بیفتد. آنها می‌دانستند که این راه سختی‌هایی دارد. ایشان افغانستانی و مهاجر بودند و در خود ایران هم مشکلات اقامتی داشتند، چه برسد که از ایران به سوریه بروند. ولی رفتند و ماجراهایی برایشان پیش آمد که این ظرفیت را ایجاد کرد تا ابوزینب به شخصیتی خاص و ویژه تبدیل شود.

با علاقه‌ای که ایشان به ایران و شخص آقا داشتند، شاید ایرانی‌ترین افغانستانی محسوب می‌شوند. شاید لازم باشد هر ایرانی این کتاب را بخواند و ببیند که چگونه فردی مهاجر که اصلتش متعلق به کشوری دیگر است با وجود همه سختی‌هایی که دارد، چقدر می‌تواند وطن دومش را دوست داشته باشد.

صفدری: زبان افغانستانی ما زبان دری است. من و همسر هر دو متولد تهران هستیم ولی با هم و در خانواده دری صحبت می‌کنیم. این زبان از پدر و مادرها و از خانواده‌ها به ما رسیده و در حال حاضر هم ما اصرار داریم که این زبان و لهجه باید حفظ شود؛ هرچند در جاهایی با فارسی ایرانی مخلوط شده است. بسیاری از ما فغانی‌های متولد ایران هرگز به افغانستان نرفته‌ایم و اگر این زبان را از دست

۱۹ از میان حدود ۳۴۰ قسمت گفت‌وگو با خانواده مدافعان حرم، یکی از لحظات سختی که در ذهن من مانده، روایت خانم صفدری از آن شبی است که ابوزینب به رحمت خدا می‌روند و در منزل به شهادت می‌رسند. مدیریت این لحظه‌ها سخت است ولی ایشان از عهده‌اش برآمدند و خانم کیایی نیز از عهده گزارش آن برآمدند و خانم زکی‌زاده به عنوان کارشناسی سختگیر مورد تأیید قرار دادند. چه شد که در اولین کارتان به سراغ این سوژه آمدید که هم سخت است و هم حواشی به همراه دارد؟

کیایی: سخت بود ولی از یک جهت برای من که این همه سال در حوزه مدافعان حرم کار کرده‌ام، سوژه راحتی بود. افت و خیزها کاملاً واضح بود و قرار نبود من چیزی را بیرون بکشم. فعالیت‌های ابوزینب عیان بود و لازم نبود بروید و ببینید چه کارهایی کرده است و چطور آدمی بوده. ارتباطات ایشان بسیار گسترده بود و با آدم‌های گسترده‌ای ارتباط داشتند. این ارتباطات دسترسی به راویان را آسان می‌کرد و باعث می‌شد شمایل کلی سوژه به راحتی به دست بیاید. این ارتباطات و فعالیت‌های ابوزینب به من کمک کرد.

۲۱ شاید شما تنها نویسنده کتاب مدافعان حرم باشید که با خود شهید گفت‌وگو داشتید.

کیایی: من به سراغ سوژه نرفته بودم و اتفاقاً سوژه به سراغ من آمده بود. وقتی ابوزینب از سوریه برگشت با ایشان مصاحبه داشتم. در همان مصاحبه به من گفتند این گفت‌وگو را قبل از شهادت من منتشر نکنید. متن این مصاحبه در کتاب نیست و با توجه به ابعاد گسترده‌ای که ابوزینب داشت، می‌شود کتاب دیگری منتشر کرد. خانم صفدری روایت بسیار خوبی داشتند و کامل توضیح داده‌اند به طوری که اگر کسی کتاب را بخواند، متوجه شخصیت ابوزینب می‌شود. این طور نیست که جای ابهام داشته باشد. ولی انتشار کتابی دیگر می‌تواند کامل‌کننده این اثر باشد؛ با وجود این‌که راه سفید و راوی‌اش به خوبی توانسته شهید را روایت کنند.

۲۲ تدبیر شما برای فرم کتاب چه بود؟ چگونه وارد داستان شدید؟

کیایی: ورودی روایت از زمانی است که خانم صفدری درگیر جانبازی ابوزینب است. ایشان خود از ابتدای زندگی‌شان شروع به روایت می‌کنند. در واقع فلاش‌بک می‌زنند و به خطرات ابتدای آشنایی و زندگی‌شان می‌پردازند.

صفدری (همسر شهید): پدر ابوزینب می‌خواست جلوی او را بگیرد و اجازه ندهد که به سوریه برود. حس پدر و فرزند در میان بود. با پدر من صحبت کردند و گفتند با جعفر صحبت کن، شاید به حساب

احراز شهادت ابوزینب در چه مرحله‌ای است؟

باز است و پرونده رانمی‌پندند.

آن زمان حال ایشان بسیار بد بود و قطعاً نمی‌توانست برود و پیگیری کند. می‌رفت و کمیسیون تشکیل می‌شد و می‌گفتند دوباره باید طول درمان بگذرد و کمیسיוنی دیگر تشکیل شود. احراز جانبازی هابسیار طول می‌کشد و اگر در این بین کسی شهید شود و اتفاقی برایش بیفتد چون درصدتعلق نگرفته مشکلاتی ایجاد می‌گردد. در جانبازی بعد از دو سال ابتدا ۱۵ درصد دادند. اول فکر می‌کردیم پروسه همین است و من ۱۵ درصد را قبول کرده بودم اما ته دلم هنوز شک داشتم. وقتی با دوستان ابوزینب مطرح کردم تعجب کردند که چرا برای او

۱۵ درصد تعیین شده است. با پیگیری

من بعد از چند ماه درصد جانبازی به

۳۰ درصد رسید. بعد از مدتی دوباره

تشکیل جلسه داشتیم و این رقم

شد ۳۵ درصد. ولی کسانی از

دوستان ایشان دست‌شان در

کار بود و اطلاعاتی داشتند.

از طرف آنها گفته می‌شد

که این درصد درست

نیست. من دوسه‌بار

اعتراض کردم

و دیگر قبول

نکردند.

صفدری (همسر شهید): تا به حال هیچ اتفاقی نیفتاده است. یک سالی است که موضوع را پیگیری نکرده‌ام. بعد از اربعین و از شهرپور به دوستان ایشان اطلاع دادم که دیگر پیگیری نمی‌کنم. اگر قرار به انجام تکلیف باشد که من بدون احراز شهادت هم می‌توانم کار را انجام بدهم و اگر نه، احراز شهادت بشود هم چه بهتر.

کار را رپیچیده کرده‌اند، پرونده هنوز باز است و شاید نوع رفتارها و گویش‌ها آن قدر برای آدم اذیت‌کننده می‌شود که با خودش می‌گوید اگر آن را کنار بگذارم برای من بهتر است. در مورد بچه‌ها با خودم این طور فکر کردم که مادر این چند سال چطور زندگی کرده‌ایم؟ اگر بحث مدارک است که با همین مدارکی که داریم ادامه تحصیل می‌دهیم و اگر بحث امرار معاش یا زندگی روزمره است که خدا روزی رسان است.

ولی ماجرا بسیار خسته‌کننده شده بود. تا جایی که وقتی من شهادت ابوزینب را به دوستانش اطلاع دادم برای من بسیار راحت‌تر بود. یک سال ونیم قبل از یکی از مسئولان چیزی شنیدم که برای من بسیار ناراحت‌کننده بود و به سرعت موضوع را پیگیری کردم و الحمدلله خیلی زود تمام شد. همان جا اعلام کردم که نه احراز شهادت و نه جانبازی می‌خواهم، هیچ توقعی ندارم و فقط خواهم می‌کنم با ابروی همسرم بازی نکنید!

اراده به سمت وسوی احراز است ولی گویا کسانی هستند که اجازه نمی‌دهند و نمی‌خواهند چنین اتفاقی بیفتد. نمی‌دانم چه کسانی هستند و نمی‌توانم قضاوتی بکنم. پرونده همچنان